



شماره صفر - سال اول - بهمن ماه ۱۳۹۸

@TAMAYOZ - MAG

نشریه تخصصی رشته  
مدیریت فرهنگی و هنری

# تمایز

- وقتی از فرهنگ حرف می زنیم ...
- داستانک - دوربین عکاسی
- مامور سیگاری خدا!
- نقد فیلم پرویز
- و ...



۲ / سرمقاله

درباره فرهنگ و مدیریت آن



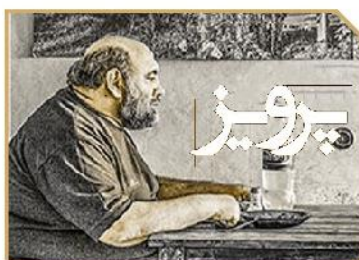
۳ / داستانک

دوربین عکاسی



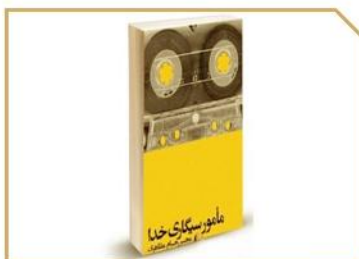
۵ / نقد فیلم پرویز

چاره اندیشی برای هویت ضایع شده



۷ / معرفی کتاب

مأمور سیگاری خدا



فرهنگ چیست؟

مدیر فرهنگی کیست؟

۱۱ / و چند سوال اشتباه دیگر



وقتی از فرهنگ حرف می زنیم،

یادداشت اختصاصی

دکتر آرش حیدری

برای شماره صفر نشریه ۱۴ /



نشریه تمایز

فصلنامه دانشجویی مدیریت فرهنگی و هنری

سال اول / شماره صفر / دی ماه / ۱۳۹۸

@TAMAYOZ - MAG

صاحب امتیاز: انجمن علمی رشته مدیریت

فرهنگی و هنری دانشگاه علم و فرهنگ

مدیر مسؤول: نیلوفر فروغی

سر دبیر: سجاد محمد نژاد

مدیر داخلی: محدثه اسمعیل

ویراستاران: آیلین محمدزاده، فاطمه منفرد

طراحی و صفحه آرایی:

استودیوی طراحی نقش (Nagsh.ir)

هیئت تحریریه:

محمدرضا شکری، فاطمه اکبری منفرد،

کیمیا ترکاشوند،

با سپاس بی کران از:

دکتر آرش حیدری

عضو محترم هیئت علمی دانشگاه غیرانتفاعی

علم و فرهنگ و استاد راهنمای انجمن

مدیریت فرهنگی و هنری

با تشکر از:

محمد حسین آذرمی، سجاد بخون



نظرات ارتقا یابند؛ اهمیت این رشته را نشان دهند و با توضیحاتی دقیق در رابطه با امر فرهنگی و هنری کلیشه های رایج، ایدئولوژیک و بی محتوا حتی در سطوح دانشگاهی را از آن بزایند و آن را به پویایی برسانند. سعیمان بر این است که دانشجویان بنویسند یا اگر تا کنون ننوشته اند، شروع به نوشتن کنند. چرا که فکر می کنیم نوشتن، آن نقطه ای در فهم یا توضیح پدیده است که فرد متوجه می شود چیز زیادی برای ارائه ندارد و نمی تواند از مفاهیم لازم برای توضیح مطلب مورد نظر استفاده کند و یا مفاهیم را در شکلی غلط استفاده می کند و به اصطلاح دچار فقر مفهومی است.

باید بنویسیم تا به مهم پی ببریم. بنویسیم تا متوجه شویم ممکن است بتوانیم راجع به مطلبی ساعت ها صحبت کنیم اما از نوشتن چند صفحه متن منسجم در همان رابطه عاجز می مانیم. بنویسیم تا پی ببریم جز با مطالعه هدفمند و تبادل نظر و بالابردن روحیه نقد پذیری در خودمان نمی شود به نقطه مطلوب در نوشتن رسید. بنویسیم و بی ترس قضاوت، نوشته خود را در محیطی چون نشریه دانشگاهی عرضه کنیم تا با گرفتن بازخورد از جایگاه فکری و علمی خود آگاه شویم. بنویسیم تا با نقد و نفی متن توسط برخی اساتید و صاحب نظران هم دچار توهم دانایی نشویم و هم ارتقا پیدا کنیم.

محمدرضا شکری



## سر مقاله

### درباره فرهنگ و مدیریت آن

مدیریت فرهنگی و هنری، این عنوان در بردارنده مجموعه ای عظیم از مفاهیم است. گستردگی آن سبب شده تا تعریف و توضیح دقیق آن کار مشکلی باشد و قطعاً جمله ای چند واژه ای برای توضیح آن کافی نیست و به جز فالگیران و دلالان کسی نمی تواند ادعا کند که در چند جمله و چند واژه می توان پرونده عنوانی چنین را بست. عنوانی گسترده با انبوهی از نظریات معتبر مختلف و میان رشته ای که شاخه های گوناگونی از علم را در خود جای داده است.

به همین خاطر است که انجمن علمی رشته مدیریت فرهنگی و هنری ضروری دانست که این رشته، نشریه ای تخصصی داشته باشد تا بتوانیم از مطالعات دانشجویان و مواجهه ایشان با این رشته بهره مند شویم، از نظراتشان استفاده کنیم و بتوانیم بستری ایجاد کنیم تا دانشجویان این رشته بتوانند با یکدیگر تعامل و تبادل نظر داشته باشند.

به دنبال آنیم که دانشجویان این رشته تریبونی بیابند تا بتوانند از طریق آن متون و نظرات خود در رابطه با مدیریت در عرصه فرهنگ و هنر را به اشتراک بگذارند؛ نفی شوند، نقد شوند، پاسخ دهند و با بهره مندی از دیگر





## کیمیا ترکاشوند

## داستانک

آن با رومیزی ها و پرده های رنگی تضاد جالبی ایجاد کرده بود. روی همه میزها گلدانی هایی بود با رزهای قرمز. در حال بررسی کردن کافه بودم که نگاهم روی میزی که وسط کافه بود ثابت ماند. پیرمردی آنجا نشسته بود که عینک گردی روی صورتش داشت. مشغول نوشتن بود و اصلا حواسش به من نبود. دوربینم را در آوردم تا پس از گرفتن اجازه از او عکاسی کنم. در همین گیر و دار بودم که به یکباره دیدم شروع کرد به اشک ریختن. عینکش را از روی صورتش برداشت و سرش را روی میز گذاشت. بعد چند دقیقه هم بلند شد و پس برداشتن کلاه و پاتوییش از کافه خارج شد. بی خیال عکس انداختن شدم و به خانه برگشتم. به بقیه عکس هایی که انداخته بودم و به دیوار اتاقم زده بودم نگاه کردم. به چشم ها، به نگاه ها، به لبخند ها. تقریبا در همه عکس هایی که گرفته بودم چشم ها می خندیدند. اما چشم های آن مرد

بیست و یک سالم که بود عاشق عکاسی بودم. کار هرروزم شده بود عکس گرفتن. دوربینم را برمی داشتم و از خانه بیرون می رفتم. وقتی مشغول عکاسی می شدم گذر زمان را حس نمی کردم. دوربین بهترین دوستم شده بود. شب ها عکس ها را چاپ می کردم و به دیوار اتاقم می زدم. دیوار اتاقم تقریبا پر شده بود از عکس هایی که گرفته بودم.

صبح یکی از روز های سرد زمستانی که برف می بارید تصمیم گرفتم به کافه ای بروم تا چند عکس بگیرم. وقتی وارد کافه شدم اول از همه شومینه ای را دیدم که در سمت چپ، گوشه دیوار بود. قاب عکس هایی که بالای شومینه، روی دیوار نصب شده بودند توجهم را جلب کرد. عکس هایی که کاملا مشخص بود برای سال های قبل است.

دیوار های کرمی رنگ کافه و میز های چوبی



لحظه‌هایی که بعد ها هر وقت که خوانده شوند قابل حس تر از یک عکس هستند. این دفترچه‌هایی که در این جعبه هستند تمام نوشته‌های من است. نوشته‌هایی که با تمام حس نوشتمشان تا شاید روزی خوانده شوند. حتی اگر یک نفر آن را بخواند برایم ارزش دارد. عکس را که همه می‌بینند اما نوشته‌ها... ممنون بابت عکسی که از من انداختی. این پنجاهمین عکسی بود که در این چندین سال انداخته‌ام. عکس‌ها را هم در جعبه گذاشته‌ام. موفق باشی.»

جعبه را برداشتم و به سمت خانه رفتم. دفترچه‌ها را در آوردم و شروع به خواندن کردم. خواندن زندگی پیرمردی که با تفسیر و توضیح‌های قشنگش داستان زندگی اش را جذاب تر و قابل درک تر کرده بود. البته آن ۵۰ عکس هم بهترین بخش این زندگی نامه بود.

چندین سال از آخرین ملاقات من با پیرمرد می‌گذرد. کسی که به من یاد داد زندگی حبس شدن در قاب عکس نیست. زندگی ثبت ثانیه هاست. من هم کتابی برای زندگی‌م دارم با ۴۹ عکس!

دیروز دختر عکاسی را در کافه دیدم که با شوق فراوان مشغول عکس گرفتن از چند نفر بود. برگشتم به ۴۰ سال پیش، آن دختر به من نزدیک شد و بامهربانی گفت: «اجازه میدهید از شما عکس بگیرم؟» بغضم گرفته بود. با لبخند سر تکان دادم که مصادف شد با صدای فلاش دوربین. به دختر نگاه کردم و گفتم: «ممنون بابت عکس. الان کتاب زندگی ام ۵۰ عکس دارد.»  
کیمیا ترکاشوند

پر از نگرانی بود. پر بود از یک حالت عجیب. فردا بازم به کافه رفتم. پیرمرد را دیدم که باز هم روی همان صندلی نشسته و مشغول نوشتن بود. به سمت او رفتم تا از او اجازه بگیرم، او مخالفت کرد. من هم با چهره‌ای مغموم به سمت صندلی خود برگشتم. ولی بعد از چند دقیقه پیرمرد گفت: «می‌شود از من عکس بگیرم و به خودم بدهی؟» لبخند زدم، خواسته اش را پذیرفتم و از او عکس گرفتم. وقتی به خانه برگشتم سریعاً عکس را چاپ کردم تا فردا به دست او برسانم. روز بعد به سمت کافه رفتم، نگاهی به اطراف انداختم ولی پیرمرد نبود. پیش خودم گفتم حتماً کاری برای او پیش آمده است. کمی منتظر او می‌مانم. یک قهوه سفارش دادم ولی پیرمرد نیامد.

چند دقیقه بعد پستی‌چی وارد کافه شد و گفت بسته‌ای برای دختر عکاسی دارم که دیروز از یک پیرمرد عکس انداخته بود. بلند شدم و به سمت پستی‌چی رفتم. بسته را از او گرفتم و آن را باز کردم. داخل آن چند دفترچه بود. صفحه اول کوچکترین دفترچه را باز کردم.

نوشته بود: «این آخرین نفری است که درباره اش می‌نویسم. دیروز در کافه دختری را دیدم که از چشم‌هایش فهمیدم عاشق عکاسی است. دوست دارد لحظه‌ها را ثبت کند و همیشه آن‌ها را ثابت نگه دارد. اما لحظه‌ها هیچ وقت ثابت نیستند. دخترم، شاید در عکسی که از من گرفتی خندیده باشم و آن بهترین تصویر از من باشد. اما زندگی جریان دارد. حبس زندگی در چند تا عکس اشتباه بزرگی است.

من سالهاست که از لحظه‌ها می‌نویسم. از



## چاره اندیشی برای هویت ضایع شده

محمد رضا شکری

### نقد فیلم سینمایی

# پرویز

تصویر کشید. بحث را با دیالوگی از فیلم شروع می کنیم که نقطه عزیمت ماست. هنگامی که پیرمرد خشک شویی با لحنی که انگار نباید اینگونه باشد از پرویز می پرسد که آیا از سرکوفت هایش ناراحت می شود؟ و پرویز با لحنی مطمئن و تن صدایی حق به جانب میگوید: نباید بشم؟ در فیلم شاهد دو پرویز هستیم. اولی اش پرویزی است که در روابط اجتماعی تثبیت شده است یعنی پرویزی که افراد می توانند در مواجهه با وی از طریق الگوها و هنجارهای تثبیت شده در آمیزش اجتماعی، هویت اجتماعی پرویز را دریابند: پرویز تثبیت شده. دومین پرویز، پرویزی است که پرویز می طلبد. به نوعی در جریان

بنا بر سلیقه شخصی، فیلم پرویز را دوست داشتم. یک دلیل اصلی برای این علاقه وجود دارد، این فیلم کتابی که کلنچار زیادی با آن برای فهمش رفتم را برایم فهم پذیرتر کرد، کتاب "داغ ننگ" اثر اروینگ گافمن و من سعی کرده ام پرویز را با آن کتاب توضیح دهم.

فکر می کنم اولین مواجهه مخاطب با پرویز این جمله باشد: "چقدر چاق است." این جمله را فعلا در پرانتز می گذاریم تا بعدا موضوعیت آن در متن را مشخص کنیم. در فرآیند اجتماعی پرویز واحدی که در اول فیلم شاهدش هستیم، نقطه مشخصی ندارد اما خب فیلم برای توضیح فرآیندی که پرویز طی می کند، اینگونه وی را به





از خانه) و تهدید کاهش دادن فرصتهای زیستی پرویز با پول ندادن به وی، خود به نوعی "نظریه داغ ننگ" برای پرویز می سازد، ایدئولوژی که پست بودن پرویز را تبیین می کند و دلیلی برای خطرناک تلقی کردنش در اختیار مخاطب می گذارد.

خشونت‌تی که از جانب پدر در ساختی پدرسالارانه بر پرویز بود یکی از دلایل اصلی برگزیدن خشونت توسط پرویز بود و فیلم روند اجتماعی تبدیل پرویز به چیزی بود که منطقی کنشهایی بس خشونت آمیز از یک انسان بی آزار را می طلبید که اصطلاحاً آن را "اثرات داغ" می نامیم.

اما نکته ای که در فیلم وجود دارد، مواجهه نهایی پرویز است که نشان میدهد رهایی وجود ندارد بلکه ما صرفاً در منجلا‌بی گیر کرده ایم که رهایی از آن ممکن نیست و ما فقط

میتوانیم به نقطه ای مناسب از آن جهت آسیب کمتر برسیم. پرویزی که از این چرخه خشونت آزار دید و داغ خود را از آن گرفت به جای اینکه با شکاندن چرخه خود را رها کند، تبدیل به یکی از اجزای بازتولید کننده آن می شود و به جای نابودی چرخه سعی دارد تا به نقطه ای از چرخه برسد که در آن به جای مورد خشونت واقع شدن، خود اعمال خشونت کند.

فیلم شاهد تنش این دو باهم بوده ایم و شکافی که میان پرویز بالقوه (پرویز تثبیت شده) و پرویز بالفعل (پرویزی که پرویز می طلبد) به وجود آمده است. این شکاف اصطلاحاً داغ ننگی است که بر پیشانی پرویز خورده است.

پرویز داغ خورده یک دغدغه اصلی دارد: "پذیرش." افرادی که در فیلم با او مراوده دارند غالباً نمی توانند آن توجه و احترامی را که جنبه های سالم هویت اجتماعی او مطالبه می کند و خود وی نیز انتظار دریافت آن را دارد، به او بدهند و در ذهن پرویز این احساس شکل گرفته است که او نمی داند دیگران درباره او "واقعا" چه فکری می کنند.

پرویز تلاش میکند تا خود را به عنوان کسی معرفی کند که انگار هیچ تفاوتی با دیگر انسانها ندارد درحالی که هم زمان، خودش و افراد پیرامونش به چشم یک انسان مجزا

به او می نگرند. با توجه به این تناقضی که پرویز در عمق وجودش احساس می کند، برای خروج از وضعیت دست به تلاش هایی می زند.

پرویز در فیلم در بین گزینه های موجود گافمن خشونت را انتخاب میکند. روابط اجتماعی است نه ذهن فرد مسئله ای، که نوع مواجهه را مشخص می کند، پس آن که چرا با وجود بی آزار بودن اولیه خشونت را بر می گزیند است که چرایی آن را می توان در رابطه اش با پدر و سرکوفت های ناشی از بیکاری و... جستجو کرد. پدری که با اعمال خشونت (از نپخته بودن گوشت تا بیرون کردن

شکافی که میان  
پرویز بالقوه (پرویز  
تثبیت شده) و پرویز  
بالفعل (پرویزی که  
پرویز می طلبد)



## معرفی کتاب: «مأمور سیگاری خدا»

تاکسی نگاری های محسن حسام مظاهری، کارشناس ارشد جامعه شناسی

فاطمه منفرد

چندان خوش صدا و عکس گرفتن با آنها را با اهمیت تر از خریدن و خواندن کتاب می دانند. در شرایطی که همه به دنبال چرایی و چگونگی این اتفاق ناخوشایند می گردند و یا انگشت اتهام را به سمت دیگران دراز می کنند تا خود را در این باره تبرئه کنند، ما، اعضای گروه نشریه تمایز به این نتیجه رسیدیم که باید کاری کنیم. همه می توانند از شرایط موجود ناراضی باشند، اما آیا همه برای نجات از وضع موجود تلاشی می کنند؟ پس بر آن شدیم تا ستونی را در نشریه خود به معرفی کتاب اختصاص دهیم. امید است با معرفی کتاب در هر شماره از نشریه و تبادل نظر با خوانندگان عزیز بتوانیم گام های موثری را در این راه برداریم. شاید سهمی هرچند

به راستی تلخ ترین حقیقت فراموش شده این روزها حذف شدن «کتاب» از سبد فرهنگی خانواده های ایرانی است. اکنون که به ظاهر، دغدغه اصلی قشر مرفه جامعه استفاده از برندهای معروف کالاها و رفتن به کافه ها و رستوران های شیک و گران قیمت است و در بین توده مردم فقط رفع نیازهای اولیه زندگی مانند خوراک و مسکن حرف اول را می زند؛ کتاب مغفول مانده است.

البته در این بین هستند کسانی که به ظاهر خود را در حوزه فرهنگ دغدغه مند نشان می دهند. این قشر که از نظر من فقط یک پرستیژ روشنفکری ظاهری گرفته اند و از وظیفه اصلی خود بی خبرند رفتن به کنسرت خواننده های نه





خود نویسنده نیز درباره اثر خود می گوید: «این کتاب محصول چندین سال فعالیت من در حوزه پژوهشگری علوم اجتماعی است و در واقع داستان‌هایی واقعی را روایت می‌کند که برگرفته از گفتگوهای مردم در محیط‌های عمومی به ویژه تاکسی‌ها است. بخش قابل توجهی از دیالوگ‌هایی که برای نوشتن ماجراهای این کتاب استفاده شده است را می‌توان زبان مخفی مردم در جامعه پیرامونی خودمان بدانیم. تاکسی از نظر من یک جامعه کوچک است که نبض جامعه در این زبان مخفی می‌زند.»

محقق و مولف کتاب «رسانه شیعه» همچنین به مقدمه کتاب اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «همانطور که در مقدمه نوشته‌ام من داستان‌نویس نیستم، داستان‌های این کتاب حرف‌هایی است که روزی، کسانی از ساکنان تهران، وقتی سوار تاکسی بوده‌اند، زده‌اند و

از قضا من هم آن‌جا بوده‌ام و شنیده‌ام و روایتشان کرده‌ام. هر شهر هویتی گم‌شده دارد که مردم تلاش می‌کنند با گفت‌وگو در مکان‌هایی مانند تاکسی، اتوبوس، مترو و مغازه این هویت را بازتعریف کنند و می‌توان این تاکسی‌نویس‌ها را نبض سنج شهری دانست که در آن زندگی می‌کنیم.»

به واقع در دوره ای که عنوان کتاب‌ها و نویسندگان نوپا افزایش یافته ولی آثار ادبی

کوچک در بهبود وضعیت داشته باشیم تا اینکه فقط نظاره گر باشیم و منتقد!

گام اول را با تاکسی نگاری های محسن حسام مظاهری برمی داریم. او که کارشناس ارشد جامعه شناسی است برای انجام پروژه ای تحقیقاتی، در تهران و اصفهان و چند شهر دیگر نوعی دوربین مخفی ادبی به دست گرفته و صدای مردم را در تاکسی ها ضبط کرده و مجموعه آن‌ها را در کتابی تحت عنوان «مأمور

سیگاری خدا» با بیانی داستانی و طنزآمیز به چاپ رسانده است. گفتگوهای به کار رفته در تولید داستان‌های این کتاب به طور عمده در سال‌های ۸۷ و ۸۸ و در تاکسی‌های شهر تهران جمع‌آوری شده و حتی زمان و مکان ضبط شدن این گفتگوها نیز توسط خود نویسنده به ثبت رسیده و در نهایت هرکدام به داستانی مستقل مبدل شده است.

این مجموعه داستان اجتماعی که توسط انتشارات افق به چاپ رسیده است مبتنی بر روز نگاری های شهری از زاویه دید افراد مختلف جامعه است. حرف‌ها طبیعی‌اند و در عین حال با انتخاب‌ها و روایت‌های نویسنده به داستان‌هایی کوتاه تبدیل شده‌اند. در این اثر، با آدم‌هایی استثنایی، موقعیت‌هایی ویژه و نثری طنزآلود روبه‌رو می‌شویم. تاکسی، سندی زنده از نگاه و رفتار مردم معاصر ما است.

به راستی تلخ  
ترین حقیقت  
فراموش شده  
این روزها حذف  
شدن «کتاب»  
از سبد فرهنگی  
خانواده های  
ایرانی است.

تولید شده معمولاً دچار تکرار و ضعف شده اند این کتاب تجربه جدیدی در حوزه ادبیات داستانی به شمار می رود. داستان مستند در داستان نویسی فارسی بسیار اندک است ولی در «مامور سیگاری خدا» این مساله اتفاق می افتد و علاوه بر حوزه ادبیات، دیدگاه های جامعه شناسی و مطالعات فرهنگی نیز به آن وارد شده است.

حسین میرزایی، عضو هیات علمی جامعه شناسی دانشگاه تهران در مراسم رونمایی از کتاب «مامور سیگاری خدا» گفته است: «این مجموعه تا کسی نوشته ها تلاش برای نگاهی نو به بازتاب جامعه و بازنمایی زندگی روزمره مردم در قالب مردم نگاری است که در پژوهش های جامعه شناسی روش جدیدی به شمار می رود. در «مامور سیگاری خدا» نویسنده به دنبال فرم و سبک ادبی نیست و محتوا اهمیت بیشتری دارد.»

در هنگام مطالعه کتاب قطعا حس هایی مانند: همزادپنداری، خوشحالی، خشم، درک متقابل و حتی هیجان و تعلیق را تجربه می کنید. برای لمس بهتر این گفته ها و آشنایی با نشر کتاب بخشی از آن را با هم می خوانیم:

«راننده: می شه بپرسم چه کتابیه؟ من: «دنیای سوفی». راننده: کی نوشته؟ من: گِردِر. راننده:

چی هس موضوعش؟ من: تاریخ فلسفه. راننده: آهان. رشته تون فلسفه س؟ من: نه. جامعه شناسیه. راننده: چن واحد فلسفه می خونین؟ تا جواب دهم خودش پیش دستی می کند و می گوید: نباید پنج شیش تا بیشتر باشه. من: نه بیش تر نیست. همین حدودا. راننده: حالا چند جمله ازش رو می تونی بگی برام؟ من: می کنم. من: خب... شروع بحثش از وجود و عدمه... راننده: نه. اون بخشای فلسفی ش رو نه. بخشای تاریخی شو بگو! من: آخه این تاریخ فلسفه س. راننده: آهان! تاریخ فلسفه. ببخشین، فکر کردم گفتین تاریخو فلسفه. گفتین کی نوشته؟ من: گِردِر. راننده: آهان گِردِر. من فکر کردم گفتین بُردِر. یوسین گِردِر دیگه؟ من: بله، [با تعجب:] می شناسینش؟ راننده: آره. نظرات جالبی هم داره. البته این کتابشو نخوندم. آخه من فوق لیسانس تاریخ دارم. واسه همین خواستم بخشای تاریخیشو بگین تا استفاده کنم. این را که می گوید برای اولین بار سر بلند می کنم و به چهره ی پیرمرد راننده نگاه می کنم. او هم نگاهم می کند. متوجه تعجب من می شود. شاید برای همین خنده ی تلخی می کند و می گوید: آدما رو پیشونی شون ننوشته که کی انوو چی کارن. حرف که می زنن، مَث یه پل ذهناشون تازه به هم وصل می شه. اینه که باید





حرف زد با هم. «  
اگر می خواهید شما هم در تجربه ی شیرین  
تاکسی سواری های مظاهری شریک شوید و به  
اندازه ی همه آن آدم ها یکبار زندگی کنید توصیه  
میکنم حتما این کتاب را بخوانید. مطالعه این  
کتاب برای خوانندگان جالب و تا حدی متمایز است  
و روایت هایش تا آخرین صفحه شما را به دنبال خود  
خواهد کشید.

فاطمه منفرد



خرید اینترنتی



محمد رضا شکری

## فرهنگ چیست؟ مدیر فرهنگی کیست؟ و چند سوال اشتباه دیگر

احتمالا رایج ترین تعریف فرهنگ، تعریفی است که فرهنگ را هنجارها، آیین ها، سنت ها و از این دست مفاهیم می داند. پرسشی که که می توان از این تعریف رایج داشت این است که اگر فرهنگ هنجارهاست، پس تکلیف آنچه امر نا به هنجار خوانده میشود چیست یا به آن چه میتوان گفت؟ مغز متفکری که فرهنگ را اینگونه برای ما تعریف و تبیین کرده است احتمالا پاسخ میدهد، " نام آن بی فرهنگی است."

اما مگر امکان دارد که فرد درون جامعه، بی فرهنگ باشد؟ پاسخ ما قطعا خیر است؛ چرا که کنش انسان همواره برایش معنایی دارد و این معنا به هر شکلی که میخواهد ادراک شود، فرهنگ

هر چند وقت یک بار شخصی "اورکا" گویان، تعریفی نو از فرهنگ ارائه میدهد؛ تناقضات آن بعد از مدتی آشکار می شود و شخص دیگری در پی رفع تناقضات تعریف پیشین دست به کار می شود. بدین سبب دهها تعریف از فرهنگ در دست داریم و آنها را در رسانه ها و خیابان ها و دانشگاه ها می شنویم اما خیلی کم پیش می آید که این تعاریف بتوانند نسبتی بین فرهنگ و عینیت یافتن آن در حیات اجتماعی فرد یا گروه برقرار کنند. تعاریفی که در بیشتر اوقات و در کلیشه های رایج همواره به شکلی ایدئولوژیک سعی در وحدت بخشیدن به امری فی نفسه متکثر را دارند.





و در اینجا امری که از بازتولید امر به هنجار جلوگیری می کند، به مثابه ناهنجاری نگریسته می شود.

این امر نا به هنجار که قرار است رفتاری نا به هنجار را رقم زند همواره توسط مدیر تیز بین و کوتاه فکر فرهنگی ما در حال جستجو شدن است تا به اصطلاح شان فرآیند آسیب شناسی طی شود و مسببان آسیب و افراد نا به هنجار شناسایی شوند. حال انبوهی از افراد نا به هنجار در دست داریم که این مدیر فرهنگی می بایست آنها را به زور چوب هم که شده اصطلاحا به هنجار کند. هنجاری که در خدمت باز تولید منطق قدرت و حفظ رابطه نا برابر انسان ها است.

از خلال این مواجهه است که مفهومی همچون "فرهنگ سازی" موضوعیت پیدا می کند. مفهومی سرتاپای تمامیت خواهانه (توتالیتیر

) که مصرف و مواجهه فرهنگی گروهی مفروض را والاتر از دیگر گروه ها می داند و درصدد سرکوب مواجهه فرهنگی و شیوه معنادهی به زندگی گروهی است که دیگری خطاب می شود. اقلیتی که به واسطه قدرت، اکثریت شده اند در حال سرکوب حقوق اکثریتی هستند که اقلیت به شمار رفته اند.

این شیوه ی رایج مواجهه مدیران فرهنگی با فرهنگ و امر فرهنگی در نظر نمی گیرد که فرهنگ امری است که در زیست بوم و جوامع مختلف و در نسبت با تجربه زیسته افراد، اشکال

است. فرهنگ، شیوه های اجتماعی-تاریخی است که الگوهای خودآگاهی فرد به خودش و جهان پیرامونش را تعیین می کند و به نوعی تنظیم گر رابطه ی فرد با هستی است. در بیان دیگر فرهنگ هر آن چیزی است که انسان به واسطه آن در کنش و رفتارش الگویی از معنا یا دلالت دیده می شود.

به این معنا مفروض گرفتن انسان بی فرهنگ و بدیهی انگاشتن وجودش به مثابه آسیب، ضعفی ایدئولوژیک در توضیح رفتاری است که فرد از خودش نشان می دهد؛ ضعفی که در سرتاپای مواجهه فرهنگی بسیاری از مدیران فرهنگی یافت می شود.

یعنی نقطه ای که مدیر فرهنگی به جای آنکه از هستی و نحوه شکل گیری پدیده شروع به توضیح کند، از آرمانی مبهم و ایدئولوژیک شروع می کند که امر به هنجار نامیده

می شود. امری که در بسیاری اوقات خود مدیر فرهنگی نیز نسبت به چرایی وجود و به این شکل وجود داشتن آن آگاهی ندارد؛ حالتی آرمانی از یک گروه یا فرد که گروه های دیگر می بایست به این شکل باشند که اگر نبودند به مثابه دیگری تلقی شده و بهتر است در اولین فرصت آنها را دور ریخت.

اما مدیر فرهنگی ما متوجه نیست که اساسا امر فی نفسه نا به هنجار نداریم. امر نا به هنجار زمانی وجود دارد که در یک نظام ارزشی یا صورت بندی گفتمانی، امر به هنجار تنوریزه شده است

اما مگر امکان دارد که فرد درون جامعه، بی فرهنگ باشد؟ پاسخ ما قطعاً خیر است؛ چرا که کنش انسان همواره برایش معنایی دارد



به تفاوت های فرهنگی و درون فهمی و توضیح رفتاری است که ایدئولوژی سعی بر حذف و یا آسیب انگاشتن آن را دارد.

مدیر فرهنگی برای فهم و توضیح بهتر صورت

بندی های فرهنگی نیاز دارد تا

جامعه هدفش را مشخص کند و در

مطالعه یک رفتار و پدیده فرهنگی،

جامعه هدف را کوچک بگیرد و

معطوف به مسئله صحبت کند.

مدیریت در عرصه فرهنگ نمی

تواند حداکثری باشد چرا که در

سطحی که ما صحبت می کنیم،

مدیر فرهنگی است که می تواند و باید دریافتی

همدلانه از کنش ها و رفتار افراد و نگاهی از درون

به درون داشته باشد.

محمدرضا شکری

مختلفی به خود می گیرد و تضاد، محصول درونی آن است.

بنابراین فرهنگ های مختلف داریم که با

یکدیگر متفاوتند و مدام در حال تغییر هستند



از خلال این مواجهه

است که مفهومی

همچون "فرهنگ

سازی" موضوعیت

پیدا می کند. مفهومی

سرتاپای تمامیت

خواهانه (توتالیتزر)

چرا که "ابژه" شناخت ما نه یک چیز

تا همیشه ثابت و مفروض بلکه

به احتمال قوی محصول فعالیت

تاریخی ماست، یعنی همان طور که

باید از نو به سوژه به عنوان شکلی از

عمل فکر کنیم، باید به جهان عینی

هم از نو به منزله محصول عمل

انسان فکر کرد. به این معنا، جهان

فرد، مواجهه فرهنگی اش، شیوه معنادهی و

آگاهی اش نسبت به هستی همواره در حال تغییر

است و می تواند تغییر کند.

حال پرسشی که مطرح است این است که آیا

می توان امری متکثر و در حال تغییر و البته کاملا

مادی را با شیوه های رایج مدیریت بنری و ... در

فرآیند فرهنگ سازی مدیریت کرد؟ پاسخ قطعی

به آن نمی دهیم؛ اما آنچه مبنای قرار داده ایم این

است که اقدام فرهنگی نمی تواند بر مبنای عدم

وجود آن باشد و مدیریت فرهنگی کلیت دادن





## یادداشت استاد

### زمانی که از فرهنگ سخن می‌گوییم ...

یادداشتی از دکتر آرش حیدری

بر زندگی اجتماعی و به جای طرح پرسش از منطق تمایزات و رابطه قدرت به سوی تلاش برای تغییر نگرش‌های فردی حرکت می‌کند و از این رو فهم فرهنگ را از فهم تاریخ، اجتماع، اقتصاد و... جدا می‌کند. این فرایند جداسازی در عمل چیزی نه عاید مدیر فرهنگی می‌کند و نه دانشمندی که در تلاش برای فهم فرهنگ است چراکه فرهنگ را نه در کلیتش بلکه در اجزای پاره‌پاره‌اش فهم می‌کند و از این رو از اساس دیدن و فهمیدنش را ناممکن می‌کند.



دکتر آرش حیدری

عضو محترم هیئت علمی دانشگاه  
غیرانتفاعی علم و فرهنگ و استاد راهنمای  
انجمن مدیریت فرهنگی و هنری

زمانی که از فرهنگ سخن می‌گوییم مجموعه بزرگی از مفاهیم خود را به ما تحمیل می‌کنند. فرهنگ در روزگار کنونی بدل به مفهومی شده است که بنا است همه چیز را توضیح دهد. از فرهنگ راندگی بگیرد تا آشپزی، تغذیه، پیاده‌روی و...

امروزه پیشوند فرهنگ را بر هر چیزی می‌زنند و از این حیث مفهوم فرهنگ را مبهم‌تر از همیشه می‌کنند اگر گستره مفهوم فرهنگ را چنین در نظر بگیریم و آن را در این طرح فروبکاهیم آنگاه مدیریت فرهنگی را به مدیریت نگرشی و فردی فروکاسته‌ایم. با خلق فرهنگ همچون امری ذهنی و فردی و روان‌شناختی آن وجوه اجتماعی و عام و فراگیر فرهنگ را در پراکنده‌ایم. نگاه رایج فرهنگ را حاصل جمع نگرش‌های تک تک افراد می‌داند و با تاریخ‌زدایی و اجتماع‌زدایی از فرهنگ آن را به حدی خرد می‌کند که به چیزی آزمایشگاهی بدلش کند و از طریق دستکاری نگرشی مفهوم کار فرهنگی را بدل به مفهومی چنین خرد و پیش‌پا افتاده نماید. اما زمانی که در ادبیات علوم انسانی در مورد فرهنگ سخن می‌گوییم فرهنگ پدیده‌ای است تاریخ‌مند، متکثر و اجتماعی. بدون وجود تاریخ‌مندی و اجتماعی بودن نمی‌توان از فرهنگ سخن گفت. خلط کردن فرهنگ با عادت، نگرش، رفتار و... همان خطایی است که از اساس تأمل بر فرهنگ به عنوان نظام معناداری به زندگی اجتماعی را ناممکن می‌کند. از این حیث زمانی که از فرهنگ سخن می‌گوییم همواره در منطقی تاریخی جای داریم و همواره درگیر در پرسش لحظه اکنون هستیم. شناسایی و فهم و نقد لحظه اکنون در پرتو تاریخ‌مندیش بخش جدایی‌ناپذیر فهم فرهنگ است. فروکاست فرهنگ به نگرش و رفتار فردی در عمل فهم فرهنگ را ناممکن می‌کند؛ چرا که به جای پرسش از چگونگی غلبه یک نظام معنایی





**Arts & Cultural  
Management  
Association**  
@ TAMAYOZ - MAG